

خطایی در تاریخ‌نگاری ما وجود دارد که فکر می‌کنیم تجدد و فکر جدید از مشروطه شروع می‌شود و بعد می‌گوییم نائینی اینها را از کجا آورده است؟ آیا این واژه‌ها را درست فهمیده یا درست نفهمیده است؟ وقتی عمیق‌تر به تاریخ ایران نگاه می‌کنیم می‌بینیم ادبیات تجدد حداقل ۶۰-۵۰ سال قبل از نائینی شروع شده است



جدید در ایران از جنگ‌های ایران و روس تا مشروطه همواره صیقل خورده و نائینی هم قدری بیشتر آنها را صیقل داده ولی او همه‌چیز را نتوانسته و اساسا نمی‌توانست شفاف کند. در واقع این کار کسانی است که به تدریج بعد از نائینی باید این کار را بکنند. وظیفه دائمی ما صیقل دادن مفاهیم زندگی است.

◆ وقتی قرار است روی بنایی که امثال نائینی ساخته‌اند قرار بگیریم، آیا غیر شفاف بودن مفاهیمی که قرار است بعدا موضوع فقه سیاسی شود که فقیه درباره آن اظهار نظر می‌کند، باعث نمی‌شود آن حکم دچار نقصان باشد؟

خیر. مثالی بزنم، فردی را تصور کنید که می‌خواهد از شهر A به شهر B برود. مهم این است که آیا اول آدرس درست است یا خیر. یعنی در واقع کرج، آیا غرب تهران است یا شرق تهران. اگر کرج غرب تهران است و آدرس درست باشد آدمی رفته‌رفته در مسیر تهران به کرج چشم‌اندازی از شهر کرج پیدا می‌کند و چشم‌انداز شفاف می‌شود. اندک‌اندک می‌تواند در مسیر بگوید چند اتوبان و چند تونل است. اما اگر آدرس غلط باشد هر چقدر برود توصیفات او دورتر و غیرواقعی‌تر خواهد شد. مهم این است که مرحوم نائینی آدرس درستی را می‌دهد.

یعنی معتقد هستی چشم‌اندازی که ایشان ترسیم می‌کند با توجه به مباحثی که امثال طالبوف یا مستشارالدوله و دیگران مطرح کرده بودند، چشم‌انداز شفاف است؟

بله. نائینی شفاف‌تر هم می‌کند. منتها این به این معنا نیست که نائینی تمام راه‌ها را طی کرده است. درک نائینی از این جهت درست است که آدرس صحیح است. خیلی جاها هم نشانه‌های خوبی را نشان داده، ابزارهایی هم دست ما داده اما وقتی بیشتر کار کنیم بیشتر شفاف می‌شود و تازه آدم می‌فهمد که مثلا پلی که مرحوم نائینی ساخته، الان دیگر مطمئن نیست اما می‌توان به جای آن پل محکم‌تری ساخت ولی مسیر غلط نیست. خاصیت چشم‌انداز این است که کلی است. هر چقدر درون چشم‌انداز حرکت کنیم مسیر شفاف می‌شود. وقتی می‌گوییم نائینی یک مکتب است یعنی همین. در واقع مفسران نائینی چشم‌انداز او را تغییر نمی‌دهند، اما درون چشم‌انداز نائینی، که دموکراتیک است، ابتکارات و خلاقیت‌ها و آدرس‌های کوچک و جدیدی اضافه می‌کنند.

معنایی آن با آنچه ما در سنت خودمان داشتیم، چقدر توجه و تفضل داشتند؟ مثلا در متن تنبیه‌الامه ایشان حریت و شوری و عدالت را با آزادی و دموکراسی و برابری مساوی می‌گیرند یا در بحث حق و حقوق مدرن و حق و تکلیف دینی که بار معنایی خود را دارد. مشخصا فقه مشروطه چه درکی از این موضوع داشته است؟ خطایی در تاریخ‌نگاری ما وجود دارد که فکر می‌کنیم تجدد و فکر جدید از مشروطه شروع می‌شود و بعد می‌گوییم نائینی اینها را از کجا آورده است؟ آیا این واژه‌ها را درست فهمیده یا درست نفهمیده است؟ وقتی عمیق‌تر به تاریخ ایران نگاه می‌کنیم می‌بینیم ادبیات تجدد حداقل ۶۰-۵۰ سال قبل از نائینی شروع شده است و نائینی هم با این تحولات آشناست. در واقع آنچه اهمیت دارد این است که نائینی شروع کننده به معنای بدایت تفکر درباره تجدد در ایران و حتی در اسلام نیست، چون قبل از او خیلی‌ها کار کردند. نائینی آغازین نظریه‌پرداز جدی این مساله است. یعنی قبل از این کلی بحث شده، کتاب‌ها و مقالاتی نوشته شده و اینها را می‌بینید. مثلا در آثار افرادی همانند طالبوف و قبل از آن مثلا در آثار حاج‌سیاح یا مستشارالدوله، در کارهای سپهسالار و ایده‌های قبل از آن در آثار میرزا فرخ‌خان مشخص است. اینها این واژه‌ها را در جامعه طرح کرده بودند و فقهی همانند نائینی که آدم تیزهوشی هم هست نتوانسته این مفاهیم را جمع کند و در قالب یک تئوری فقهی مطرح کند. کتاب نائینی اولین کتاب متجدد فقه سیاسی است، اما او اولین نفر در طرح مفاهیم تجدد در ایران نیست. نائینی روی این دیوار بلند ایستاده و به همین دلیل قد او بلند شده است. یعنی روی شانه اشخاص دیگری نشسته و این بحث را بالا برده است.

◆ پس چرا تمایزی بین آزادی با حریت یا شورویت با دموکراسی و... در مباحث ایشان وجود ندارد؟

به تدریج این مفاهیم ساخته می‌شود. حتی در خود اروپا هم مفاهیم به تدریج شفاف شده است. مفاهیم سیاسی این طور نیستند که یک روزه بتوان آنها را توضیح داد و شفاف کرد. مفاهیم سیاسی

استناداتی که در این کتاب از مرحوم نائینی دارم، این بود. حالا اشخاص دیگری می‌توانند یک طرح بنویسند و استدلال کنند و البته مستند بکنند و بگویند این نیست. این خیلی مهم است چون به هر حال کتابی است که می‌ماند و جامعه علمی با آن درگیر است و قضاوت می‌کند. اما به طور خلاصه برداشت من این است که مرحوم نائینی اگر به نظریه‌های ولایت فقیه آن گونه که امروز وجود دارد، می‌اندیشید، آن زمان نمی‌توانست حامی مشروطه باشد، چون بنیاد مشروطه دموکراتیک است.

◆ حتی به صورت قدر مقدور هم نمی‌توانستند معتقد به مشروطه باشند؟ خیر. چون اصلا رابطه دموکراسی و ولایت فقیه رابطه ترتیبی نیست که قدر مقدور باشد. دوراه بیشتر نیست، یا باید گفت اصل حکومت برای فقیه است یا بگویم برای مردم است. این طور نیست که اگر فقیه نباشد برای مردم است. این طور نیست که فقیه همانند امام زمان (عج) غایب باشد. اگر این فقیه نباشد دیگری هست. بالاخره هم مردم و هم فقیه حضور دارند. همانند امام زمان (عج) نیست که بگویم اگر امام زمان (عج) آمد مردم اختیار ندارند چون امام معصوم است اما حال که امام زمان نیست مردم مجبور هستند حکومت خود را اداره کنند. در واقع این دو در طول هم، به این معنا که بگویم از زاویه قدر مقدور باشند، نیستند. یا حکومت در دوره غیبت امری مردمی است و مردم برای اداره کار خود فقیه انتخاب می‌کنند، قاضی انتخاب می‌کنند یا سرداری را فرمانده جنگ می‌کنند، یا رئیس‌جمهور انتخاب می‌کنند. یا اینکه فقیه این کارها را می‌کند. بنابراین قدر مقدور در جایی است که ترتیب وجود دارد اما جاهایی که ترتیبی نیستند قدر مقدور معنایی ندارند.

◆ شما از محقق نائینی به عنوان یکی از نوآندیشان یا اندیشمندان پل‌ساز یاد کردید. پرسش من این است که در دوره مشروطه جناب نائینی چقدر با مفاهیم مدرن آشنایی داشتند؟ یعنی به سیر تطور مفاهیمی همچون آزادی، برابری و دموکراسی در غرب و تفاوت